



درس تفسیر سوره مبارکه ذاریات - جلسه ۲

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا (۱) فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا (۲) فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا (۳) فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا (۴) إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ (۵) وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ (۶) وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ (۷) إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ (۸) يُؤَفَّكُ عَنْهُ مَنَافِكُ (۹) قَتَلَ الْخَرَّاصُونَ (۱۰) الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ (۱۱) يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ (۱۲) يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ (۱۳) ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۱۴)﴾

ویژگی سوگندهای قرآن بر حقایق معاد

سوره مبارکه «ذاریات» که در مکه نازل شد مانند سایر سوره‌های مکی عناصر محوری آن همان اصول دین است گرچه خطوط کلی اخلاق و حقوق را هم در بر دارد. سوگندی که ذات اقدس الهی در قرآن کریم یاد می‌کند قبلاً هم ملاحظه فرمودید، این سوگند در مقابل بی‌تنبه نیست، بلکه به خود بی‌تنبه است. قسم در محاکم شرعی در مقابل بی‌تنبه است؛ ولی قسم‌های الهی به خود بی‌تنبه است. ذات اقدس الهی به این علل و عوامل منظم و هدفمند، سوگند یاد می‌کند. قسم یاد می‌کند به بادهایی که ذرات را پراکنده می‌کنند، بعد این بادهای را هم تشریح می‌کند که اینها رسالت الهی را بر عهده دارند: ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ﴾^۱ اینها چندین کار می‌کنند. تلقیح گیاهان و باردار کردن گیاه به عهده همین بادهاست، پُر بار کردن ابرها به عهده این بادهاست، رهبری این ابرها به وسیله این بادهاست و این بادهای که ابرها را هدایت

می‌کنند به جاهای لازم می‌رسانند تا ببارند و این باران‌ها که جایی را باریدند مرده را زنده می‌کنند، بعد می‌فرماید:

﴿كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ﴾^۱ پس با باد و ابر سوگند یاد کردن برای معاد، قَسَم خوردن به خود بیّنه است. این بادها و این

ابرها تمام تلاش و کوشش آنها این است که مرده را زنده بکنند: ﴿كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ﴾. اگر در روایات اهل بیت (علیهم

السلام) آمده است: «إِذَا رَأَيْتُمُ الرِّيحَ فَأَكْثِرُوا ذِكْرَ النُّشُورِ»^۲ برای همین است که این بهار هم خوابیده‌ها را بیدار می‌کند

و هم مرده‌ها را زنده می‌کند و چون بحث‌های بعدی درباره معاد است این قَسَم‌ها از یک منظر درباره معاد هماهنگ

است. از منظر دیگر اینها هدفمند هستند؛ یک جهان منظم هدفمند، نمی‌تواند تحمل بکند که هر کسی هر کاری کرد کرد

و حساب و کتابی نباشد؛ لذا جهان را که می‌خواهد معرفی کند می‌فرماید آسمان و زمین به حق خلق شده‌اند؛ حالا یا

«باء» بای مصاحبه است یا «باء» بای ملابسه است، این به حق خلق شده است. گاهی به صورت قضیه سالبه

می‌فرماید که ما باطل خلق نکردیم. این نظام سپهری باطل و بی‌مقصد نیست. هم موجه دارد که فرمود: ما اینها را

﴿بِالْحَقِّ﴾^۳ خلق کردیم؛ هم سالبه دارد که فرمود: باطل نیست؛ هم درباره خود فرمود: ﴿مَا بَيْنَهُمَا لَا عِینَ﴾^۴؛ ما بازیگر

نیستیم که این آسمان و زمین و باد و ابر و همه این تشکیلات را خلق بکنیم که افراد بیایند بخورند هر کسی هر کاری

خواست بکند بکند؛ این می‌شود باطل. اگر حساب و کتابی نباشد هر کسی هر چه خواست کرد کرد، هر چه گفت

گفت، هر ستمی کرد کرد؛ این می‌شود لغو. فرمود: ﴿مَا بَيْنَهُمَا لَا عِینَ﴾، ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا

بَاطِلًا﴾^۵، ﴿وَمَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾^۶. این چند طایفه که ما بازیگر نیستیم، کار ما باطل نیست، کار ما لغو نیست، کار

۱. سوره زخرف، آیه ۱۱.

۲. تفسیر الرازی مفاتیح الغیب او التفسیر الکبیر، الرازی، فخرالدین، ج ۱۷، ص ۱۹۴.

۳. سوره انعام، آیه ۷۳؛ سوره ابراهیم، آیه ۱۹؛ سوره نحل، آیه ۳ و ...

۴. سوره انبیاء، آیه ۱۶؛ سوره دخان، آیه ۳۸.

۵. سوره ص، آیه ۲۷.

۶. سوره دخان، آیه ۲۹.

ما جز حق چیزی دیگر نیست؛ یعنی عالم هدفی دارد؛ لذا این آیات را برای بحث معاد ذکر می‌کنند؛ می‌فرماید قسم به اینها که قیامت حق است.

مطلب دیگر سؤالات فراوان خوبی هم آمده؛ چون بخش مهمی از این سؤالات درباره توحید و معرفت خدا و مخصوصاً معاد است و سوره مبارکه «ذاریات» هم درباره مبدأ و معاد هم آیات فراوانی دارد، دیگر ما بر نمی‌گردیم در ذیل بخش پایانی سوره مبارکه «ق» که آن سؤالات مطرح شد آنجا مطرح کنیم، به تدریج این سؤالات اینجا مطرح می‌شود.

بادها، مأمور نزول رحمت الهی

فرمود که ما اینها را فرستادیم. در آیات گوناگون از رسالت اینها خبر داد، فرمود اینها خودشان راه نمی‌افتند که حرکت کنند، بلکه ما اینها را راه‌اندازی کردیم. در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۵۷ فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ﴾ اینها عاملان تبشیر هستند، مبلغان تبشیر هستند، این ابرها این بادها وقتی یکجا می‌وزد هواشناس‌ها می‌دانند که اینها مژده باران را به همراه دارند، کدام ابر و کدام باد باران را به همراه دارد، کدام باران را ندارد، اینها را کارشناسان و هواشناسان می‌فهمند؛ ولی ما اینها را فرستادیم و اینها رسولان ما هستند. این رسالت تکوینی شامل حال همه اینهاست: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾؛ اینکه از باران به عنوان رحمت یاد می‌کنند به همین مناسبت است؛ یعنی پیشاپیش باران الهی که رحمت است، این بادها می‌وزد تا بخشی را تلقیح کنند و بخشی را هم راهنمایی کنند. این ابرهای سنگین را این بادها جابه‌جا می‌کنند و گرنه این باید یکجا بماند، اینها رسالتشان را دارند و به وسیله این بادها این ابرها جابه‌جا می‌شوند بعد می‌فرماید ما این کار را می‌کنیم: ﴿فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ﴾^۱ چون این بادها این ابرها را به جاهای خشک می‌برند؛ ولی رسولان ما هستند؛ لذا هم این کار را به بادها نسبت می‌دهد، هم به خود که ﴿فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ﴾؛ ما اینها را سوق دادیم. این کلمه «سوق» در چند جا به کار می‌رود؛ هم درباره ابر و

۱. سوره فاطر، آیه ۹.

باران و امثال آن، هم درباره حیوانات به کار می‌رود، هم درباره انسان‌ها؛ لذا در بخش پایانی سوره مبارکه «زمر» که درباره بهشتی‌ها و جهنمی‌ها در هر دو جا کلمه «سوق» به کار رفت، به قرینه مقام یک جا این «سوق» به معنای هی کردن حیوانات از پشت است، برای اینکه فرمود: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^۱؛ معلوم است این «سوق» هی کردن آن دامدار این دام را از پشت است، برای اینکه درباره کفار فرمود: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾؛ این «سوق» یعنی از پشت سر هی کردن است؛ اما درباره بهشتی‌ها که فرشتگان به استقبال آنها می‌آیند می‌گویند: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾^۲؛ درباره اینها که در بخش پایانی سوره «زمر» فرمود: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾^۳؛ قهراً این ملائکه می‌شوند بدرقه کننده. درست است که کلمه «سوق» در هر دو جا به کار رفت؛ اما به قرینه مقام هر کدام معنای خاص خود را دارند. بنابراین خدای سبحان می‌فرماید: ﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ﴾^۴؛ گاهی کار را به خود اسناد می‌دهد که در حقیقت او تقسیم می‌کند گاهی هم به مأموران الهی نسبت می‌دهد و می‌فرماید که ﴿فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا﴾؛ درست است که این کارها را فرشتگان دستور می‌دهند و تقسیم می‌کنند؛ اما فرشتگان مجاری اراده ذات اقدس الهی هستند؛ لذا هم آن کارها را به خودش اسناد می‌دهد می‌فرماید: ﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ﴾؛ هم به فرشته‌ها که می‌فرماید:

﴿فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا﴾.

معاد، دلیل هدفمندی خلقت

بعد مسئله معاد که مهم‌ترین مسئله آن روز بود - چه اینکه مهم‌ترین مسئله امروز همین مسئله معاد است - این را مطرح می‌کنند. در جاهلیت اینها بت‌ها را بی‌مسئولیت می‌پرستیدند، برای اینکه وقتی معاد نباشد مسئولیتی نیست و هر

۱. سوره زمر، آیه ۷۱.

۲. سوره زمر، آیه ۷۳.

۳. سوره زمر، آیه ۷۳.

۴. سوره زخرف، آیه ۳۲.

کسی هر کاری کرد رهاست: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۱. این بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که موقع کشاورزی که این بیل را روی زمین فشار می داد، این آیه نورانی سوره «قیامت» را می خواند: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾؛ آنها خیال می کنند که هر کسی هر کاری بکند بکند، اصلاً جاهلیت یعنی این. اصرار قرآن کریم برای این است که با این سوگندهای فراوان تبیین کند که بشر نابود نمی شود. الآن مشکل متفکران غرب دو چیز است اینها خیال می کنند که انسان همین بدن است که در تالار تشریح خلاصه می شود و روح دیده نمی شود و خیال می کنند مرگ آخر راه است. با این تفکر چطور می توانند جهان بین باشند؟ با این تفکر نتیجه آن جز ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى﴾^۲ چیزی دیگر نیست. اخلاق و حقوق و فضایل و فرشته خویی و اینها معنا ندارد؛ درست هم مقدورشان نیست که جهان را بشناسند. بعد می فرماید این نظم نه تنها در بادها و ابرها و باران هاست و تقسیمشان محققانه است، بلکه نظام سپهری هم همین طور است. شما اگر منجم باشید، ستاره شناس باشید، از آسمان باخبر باشید، می بینید همان خدایی که در زمین با نظم دارد اداره می کند، همان خدا آسمان ها را هم با نظم اداره می کند: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾^۳؛ قسم به آسمانی که خیلی زیباست، چون «حُبَّك» هم به معنای «حَبَّك»؛ یعنی زیبایی و حُسن منظر آمده هم به معنای راه آمده است. اگر حُسن منظر باشد، ﴿زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزَيْنَةِ الْكَوَاكِبِ﴾^۴ مزین شده است؛ هم اگر راه باشد که راه های فراوانی این راه شیری این همه ستاره هایی که هستند: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا﴾^۵، ﴿كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^۶؛ همان طوری که دریا و اقیانوس، ماهی های فراوانی دارند همه در سَبَح و جریان هستند، آسمان هم به منزله اقیانوسی است که تمام این ستاره ها در جریان هستند، سَبَح و شنا می کنند: ﴿كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾. لذا فرمود قسم به

۱. سوره قیامت، آیه ۳۶.

۲. سوره طه، آیه ۶۴.

۳. سوره زخرف، آیه ۸۴.

۴. سوره صافات، آیه ۶.

۵. سوره یس، آیه ۳۸.

۶. سوره یس، آیه ۴۰.

آسمانی که هم زیباست: ﴿زَيْنًا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾؛ هم راه‌های منظم آسمانی فراوانی دارد؛ فرمود: ﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ﴾؛ قسم به این راه‌های گوناگون! شما هم اختلاف فراوانی دارید، بعضی می‌گویند معاد حق است و بعضی می‌گویند معاد حق نیست؛ ولی این معاد به قدری جاذبه دارد که نه بی تفاوت است و نه دافعه دارد، بلکه جاذبه محض دارد. اگر کسی از اعتقاد به معاد فاصله گرفت، دیگری کشان‌کشان او را از اعتقاد به معاد دور کرد: ﴿يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أَفِكَ﴾؛ یعنی «يُصْرِفُ عَنْهُ مَنْ صُرِفَ»؛ خودش بی تفاوت نیست، یک دافعه ندارد، دو؛ بوستان زیبا، نه بی تفاوت است و نه طارد است، نه بدمنظر است و نه بی منظر است، بلکه خوش منظر است. اگر کسی از این بوستان زیبا «أَفِكَ»؛ یعنی «صُرِفَ»، حتماً به وسیله یک صارف، جدا شده است؛ حالا باید دید آن صارف چه کسی هست؟ ﴿يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أَفِكَ﴾ و گرنه معاد طوری نیست که کسی بی تفاوت باشد، بی منظر باشد یا بد منظر باشد. هر کس از اعتقاد به معاد فاصله گرفت، باید ببیند چه کسی از پشت سر، او را کشان‌کشان دارد می‌برد؟! ﴿يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أَفِكَ﴾.

بررسی آیات دالّ بر خلود

بخشی از سؤالات مربوط به همین مسئله معاد است. در جریان معاد که آیا خلود است یا نه؟ آیات فراوانی مسئله خلود را مطرح می‌کنند. در پایان سوره مبارکه «هود» آنجا آیه‌ای است که مبسوطاً از دو منظر بحث آن گذشت. آیه ۱۰۷ به بعد سوره مبارکه «هود» که بخش پایانی سوره «هود» است: ﴿خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾. در بخشی از سوره مبارکه «ق» که گذشت فرمود: این ﴿يَوْمُ الْخُلُودِ﴾^۱ است؛ در ﴿يَوْمُ الْخُلُودِ﴾ سه مطلب است که هر سه در جای خود حق است؛ یکی معاد خلود دارد؛ یعنی روز ابدی است، این طور نیست که حالا تاریخی داشته باشد و تاریخ مصرف آن بگذرد یا بگوییم میلیاردها میلیارد سال است، بلکه تاریخ ندارد و برای ابد می‌ماند، این برای روز قیامت است. دوم اینکه بهشت هم همین طور است. سومین طایفه آیتی است که مربوط به

جهنم است؛ درباره جهنم یک اختلاف مختصری هست؛ اما نه در بهشت و نه در اصل معاد؛ این ﴿خَالِدِينَ﴾ است. در بخش پایانی سوره مبارکه «هود» دارد که ﴿خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ﴾، مقید کرده است؛ سماوات و ارض هم که محدود است: ﴿يَوْمَ تَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِ﴾؛^۱ سماوات و ارض که ابدی نیستند. اگر مدت ماندن در جهنم یا در بهشت، به مدت سماوات و ارض باشد، سماوات و ارض محدود هستند؛ آنجا دو تا جواب داده شد: یکی اینکه این ناظر به جنت و جهنم برزخی است، نه معاد اکبر؛ دوم اینکه بعضی از استثنایها باعث تأکید «مستثنی منه» است؛ مثل اینکه ذات اقدس الهی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که ﴿سُقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾؛^۲ ما «اقرء» می‌کنیم که تو قرائت کننده آیات ما باشی و فراموش نمی‌کنی، مگر اینکه ما بخواهیم. این ﴿إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾؛ تأکید عدم نسیان اوست: ﴿سُقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾؛ مگر خدا - معاذ الله - می‌خواهد که پیغمبر در ابلاغ آیاتش فراموش بکند؟ یعنی هیچ راهی برای فراموشی تو نیست، مگر اینکه ما بخواهیم و ما هم که می‌خواهیم تو حافظ باشی. ما هم مرتب «اقرء» می‌کنیم؛ این هم فعل مضارع است و این «سین» آن هم «سین» تأکید است، کار به دست ماست و ما هم که می‌خواهیم تو فراموش نکنی. پس این ﴿إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ که بعد از ﴿سُقْرُوكَ فَلَا تَنْسَى﴾ آمده، برای تأکید عدم نسیان است. گاهی استثنا برای تأکید «مستثنی منه» است. اینجا هم این است که ﴿خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾؛ ما هم که برای ابد خواستیم در معاد بماند و بهشت بماند، خواست الهی این است. این دو پاسخ درباره سوره مبارکه «هود» که مبسوطاً بحث آن گذشت.

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۴.

۲. سوره اعلی، آیات ۶ و ۷.

اما در جریان اینکه آیا ممکن است کسی خدا را با چشم الهی ببیند؟ البته دیدن خدا، اگر کسی از علم حصولی گذشت و به مقام شهود رسید فیض خدا و نور ﴿تُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ را می بیند. می بینید که لطایف قرآن چگونه در سوره مبارکه «نور» بیان شده! فرمود: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ﴾، نه «مَثَلُهُ»، پس ما دو تا نور داریم: یکی خود خداست که ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است؛ یکی نور این نور، مَثَلِ این نور ﴿كَمِشْكَاهٍ فِيهَا﴾؛ آن وقت مراحل جداگانه دارد. نفرمود «مَثَلُهُ». آن نور ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾^۲ است، آن نور در مسجد است، در حرم اهل بیت است: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾؛ هر کس بخواهد به مقام شهود برسد با این نور دوم رابطه دارد که نورِ نور خداست و عالی ترین مقام انسان هم همان کمال انقطاع است که در مناجات مبارکه شعبانیه است: «هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ»^۳.

پرسش: ...

پاسخ: ممکن است؛ ولی پایین تر از ذات اقدس الهی است؛ خود خدا ﴿تُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است، مَثَلِ نورِ این نور مشخصاتی دارد که در سوره مبارکه «نور» بیان شده است و هر کسی به هر مقامی برسد، برابر مناجات شعبانیه، به کمال انقطاع برسد؛ یعنی هم از جهان علاقه خود را قطع بکند، یک؛ هم این قطع را به صورت انقطاع دریاورد که دیگر حالا خودش زحمت بکشد و قطع کند نیست، بلکه منقطع بشود، دو؛ مرحله سوم که بالاتر از انقطاع است، بلکه «کمال الانقطاع» هست، این است که این انقطاع را هم مشاهده نمی کند، سه. اوّل قطع است، بعد انقطاع است، بعد کمال انقطاع است، بعد می شود مقام فنا. حالا اگر کسی به مقام فنا رسید، باز می تواند خدا را مشاهده کند؟ نه، چرا؟ برای

۱. سوره نور، آیه ۳۵.

۲. سوره نور، آیه ۳۶.

۳. الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديث)، ج ۳، ص ۲۹۹.

اینکه فنا که به معنی نابودی نیست، چون نابودی نقص است. فنا به معنی عدم شهود است؛ این همان است که گفتند: «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند».^۱ پس در مقام فنا، انسان هست و موجود هست؛ منتها هیچ شأنی از شئون خود را نمی‌بیند، نه قطع خود را و نه انقطاع خود را، بلکه کمال انقطاع است. پس این انسان کاملی که حالا یا پیغمبر یا امام معصوم (سلام الله علیهما) است که به مقام فنا رسید، «موجود» است. این موجود اگر بخواهد خدا را مشاهده کند، به اندازه خود مشاهده می‌کند. وقتی گفتیم اندازه باید ببینیم چه چیزی اندازه‌پذیر است! خدا که اندازه‌پذیر نیست، این هم که به اندازه خود دارد مشاهده می‌کند، پس این فیض او را می‌بیند و این در فصل سوم جا دارد. وقتی گفتیم هر کس به اندازه خود خدا را می‌بیند، آن مشهود باید اندازه‌پذیر باشد، اگر مشهود بسیط و نامتناهی است؛ اندازه‌پذیر نیست یا همه یا هیچ؛ اما همه که محال است، پس هیچ حق است. همه موجودات در بیرون دروازه ذات اقدس الهی با اسمای حُسنای الهی و با فیوضات الهی سر و کار دارند، زیرا در مقام فنا؛ اگر فنا نابودی باشد که کمال نیست، پس فنا یک امر وجودی است. در امر وجودی این همان است که «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند»؛ فنای در شهود است، وحدت شهود است، نه وحدت وجود. این وحدت شهود؛ یعنی این شخص جز خدا نمی‌بیند؛ ولی به اندازه خود، خدا را می‌بیند. همین که گفتیم اندازه، دستان از خدا کوتاه می‌شود و او اندازه‌پذیر نیست، این می‌شود بیرون دروازه ذات؛ بیرون از ذات اقدس الهی که شد می‌شود فیض خدا، رحمت خدا، لطف خدا و همین اسمای حُسناست و اگر ائمه (علیهم السلام) فرمودند: «نَحْنُ کَلِمَاتُ التَّامَاتِ»^۲ یا «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^۳؛ یعنی همین محدوده. حالا این چقدر است؟ را خدا می‌داند؛ ولی آنجا منطقه‌ای نیست که کسی راه داشته باشد. آن منطقه «بالکل» منطقه ممنوعه است و غیر از خودش احدی به آنجا راه ندارد. بنابراین چه به مقام فنا برسد و چه به مادون فنا برسد، با اسمای حُسنای الهی کار

۱. سعدی، موعظ، غزلیات، غزل ۱۸.

۲. تحف العقول، النص، ص ۴۷۹.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۵، ص ۵.

دارد؛ همین اسمای حُسنای «جوشن کبیر». ما از آن جهت که بشر عادی هستیم، مکلف به برهان هستیم، چون آن مقدور ما نیست. حالا ائمه و اهل بیت را که تاج سر جهان هستند، حسابشان جداست و گرنه این هفت میلیاردی که در این جهان هستند، اینها اصلاً آنجاها راه ندارند.

وجوب شناخت خداوند بر اساس عقل و برهان

ما مکلف به برهان هستیم؛ خدایی هست، قیامت هست، بهشتی هست، جهنمی هست، اینها هستند و ما برهان هم داریم و یقین هم داریم و ایمان هم داریم؛ اما می بینید بین ما و وجود مبارک امام مجتبی (سلام الله علیه)، بین آسمان و زمین فرق است. حضرت که می خواست بایستد اقامه بکند، «تَرْتَعِدُ فَرَائِصُهُ»^۱. ما الآن می دانیم شیر هست؛ اما وقتی شیری را در جنگل تنها ببینیم، تمام بدن ما می لرزد؛ این می شود شهود؛ این تازه علم حسی است. حضرت وقتی می خواست بگوید «الله اکبر»، تمام بدن او می لرزید: «تَرْتَعِدُ»، دو پهلوی او می لرزید، این معلوم می شود که چیزهایی می دید. ما مکلف به این نیستیم؛ ما مکلف به برهان هستیم، آیات ما، روایات ما، دلیل ما، این برهان قابل فهم است، می پذیریم و می فهمیم، ایمان هم داریم. از ما بیش از این نمی خواهند؛ اما آن کسی که می رسد به جایی که خودش «میزان الاعمال» می شود برای او هم بعید است در قیامت ترازو نصب بکنند. در قیامت ظاهراً سه گروه می شوند: برای مؤمنین عادی ترازو نصب می کنند اینها که ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا﴾^۲، برای اینها ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾^۳؛ اینها ترازو نصب می کنند.

پرسش: ...

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۲.

۳. سوره اعراف، آیه ۸.

پاسخ: حالا تا چه اندازه اسمای مستأثره ظهور بکند ممکن است هست؛ ولی به حرم امن ذات احدی راه ندارد، برای اینکه او بسیط است و به هیچ وجه جزء ندارد، یک؛ نامتناهی هم هست. همان کسی که می‌گوید: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا»^۱ همان که در جواب «ذِغْلِب» می‌گوید: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»^۲، هم او گفته است: اگر کسی بخواهد به آن حرم امن را پیدا کند، باعث محدودیت اوست و خدا حدّ ندارد. هم او این حرف‌ها را گفته است؛ نفرمود من می‌توانم شما نمی‌توانید. برهان آن این است که اگر کسی بخواهد او را وصف کند به این اوصافی که هست: «مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ»^۳ تا به اینجا می‌رسد که «فَقَدْ حَدَّهُ» و خدا حدّ ندارد.

بنابراین ممکن نیست موجودی ماسوای خدا را بتواند به علم شهودی بشناسد؛ اما به علم حصولی کاملاً می‌شناسد و برهان اقامه می‌کند. ما کاملاً معنای غیر متناهی را می‌فهمیم، نامحدود بودن را می‌فهمیم، از ما برهان می‌خواهند و ما هم برهان می‌فهمیم و حجت بر ما تمام است و به همین هم ایمان داریم؛ اما بیش از این را از ما نخواستند؛ اما کسی جهنم را از دور می‌بیند: «تَرْتَعِدُ فَرَائِصُهُ». همه آنها همین‌طور هستند. وجود مبارک امام سجاد وقتی می‌خواست «لبیک»، بگوید حنجره خود را می‌بست و زبان او می‌گرفت؛ این معنای شهود است. ما اگر در جنگلی تنها شیر را ببینیم، چه کار می‌کنیم؟ مثل الآن است؟ الآن ما می‌گوییم شیر یک حیوان درنده‌ای است و جنگلی است و ما یقین داریم که در آنجا شیر هست، ما یقین داریم؛ لذا نمی‌رویم. جهنم را این‌طور یقین داریم؛ اما کسی که جهنم را می‌بیند، پهلوی او می‌لرزد. وجود مبارک امام سجاد وقتی می‌خواست بگوید: «لبیک» نفس او می‌گرفت و حنجره او بند می‌آمد. عرض کردند: «یا بن رسول الله!» چرا؟ فرمود: من می‌ترسم بگویم «لبیک» آنها بگویند: «لَا لَبَّيْكَ»^۴.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۹۸.

۲. عیون الحکم و المواعظ (للشی)، ص ۴۱۵.

۳. نهج البلاغة (للصّحی صالح)، خطبه ۱.

۴. عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۳۵.

بنابراین شهود که علم حضوری است، مورد تکلیف ما نیست. البته اگر کسی به آنجا رسید «طوبی له و حسن مأب»؛

ولی ما مکلف به برهان هستیم و از ما بیش از این نخواستند، همین هم برای ما کافی است، یقین و قطع هم داریم. ما

یقین داریم بهشت حق است، جهنم حق است، معاد حق است، همه چیزی حق است؛ همان طوری که یقین داریم مار

هست و عقرب هست؛ اما این مارهای دمان سیصد چهارصد کیلویی را اگر کسی ببیند، ظهره او آب می شود. آن که

مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) در کافی نقل کرده است^۱ که حارثه بن مالک جوانی زرد چهره بود در محضر

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت فرمود که «کَيْفَ أَنتَ؟»، مرحوم کلینی نقل می کند که عرض کرد که

«أَصْبَحْتُ مُؤْمِنًا حَقًّا» حضرت فرمود: هر یقینی، هر چیزی علامتی دارد، علامت یقین تو چیست؟ عرض کرد: «كَأَنِّي

أُنْظَرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي»؛ گویا عرش خدا را می بینیم، ملائکه را می بینم. حضرت هم فرمود: «عَبْدُ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ»، بعد

عرض کردند: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)؛ دعا کنید که من شهید بشوم. حضرت هم دعا کرد و در یکی

از غزوه ها شهید شد.^۲ این یک حساب دیگری است، اگر کسی به آنجا رسید؛ اما برای ما آن شاق است و آن را از ما

نخواستند. ما یقین داریم که اینها هست و به همین مقدار هم برای ما اکتفا کردند.

پرسش: ...

پاسخ: عرفان نظری هم برهان است، عرفان نظری که شهود نیست. عرفان نظری بالاتر از فلسفه است و فلسفه بالاتر

از کلام است و کلام بالاتر از سلسله مسائل اعتباری است؛ ولی همه اینها برهان است و با مفهوم سر و کار دارند و با

علم حصولی سر و کار دارند.

پرسش: ...

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۵۴.

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۶.

پاسخ: مفهوم قائل است؛ اما نه اینکه ببیند؛ آن «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند» آن نصیب هر کس نیست. ما

الآن می‌گوییم که خدا «واحد لا شریک له»، بلکه این را خوب می‌فهمیم و ایمان هم داریم؛ اما طوری نیست که آدم

بلرزد. اینکه آدم نمی‌لرزد، برای اینکه مفهوم گیر او می‌آید؛ الآن اگر شهود داشته باشد که فریاد او بلند است.

اقسام سه‌گانه انسان‌ها در حسابرسی اعمال

بنابراین در قیامت افراد سه قسم هستند: یک عده هستند که ﴿خَلُطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا﴾؛ اینجا ترازو هست و

﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّذُ الْحَقُّ﴾؛ یک عده عمل صالح مخلوط به عمل طالح ندارند، فرمود: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ

فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾؛^۱ این بت پرست‌ها به زعم باطل خودشان، برای تقرب این کار را کردند، ما همه اینها را پراکنده

کردیم، آن وقت برای اینها با چه چیزی بسنجیم؟ ﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾؛^۲ درباره اینها سخن از ﴿تَقُلْتُ

مَوَازِينُهُ﴾^۳ و ﴿خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾^۴ نیست. اگر ثقل میزان است و خفت میزان است، برای کسی است که ترازو دارد؛ اما

درباره اینها این باری ندارد که ما بفهمیم سبک است. فرمود: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾؛

لذا فرمود در سوره «کَافٍ» که ﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾؛ آنها که بارشان سنگین است و بارشان سبک است،

معلوم می‌شود که اهل ترازو هستند؛ این گروه دوم. پس برای یک گروه ترازو هست و برای یک گروه ترازو نیست،

چون باری ندارند تا بسنجیم. آنها که ترازو دارند یا سبک هستند یا سنگین: ﴿تَقُلْتُ مَوَازِينُهُ﴾ این است، ﴿مَنْ خَفَّتْ

مَوَازِينُهُ﴾ این است؛ اما موازین دارند، میزان دارند، ترازو دارند، سنجش دارند. آنها که ﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ

عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾؛ باری ندارند ما بسنجیم: ﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾؛ این دیگر یک مقدار سبک و

یک مقدار سنگین نیست. قسم سوم خود اهل بیت (علیهم السلام) هستند که درباره وجود مبارک حضرت امیر

۱. سوره فرقان، آیه ۲۳.

۲. سوره کَافٍ، آیه ۱۰۵.

۳. سوره اعراف، آیه ۸؛ سوره مؤمنون، آیه ۱۰۲؛ سوره قارعه، آیه ۶.

۴. سوره اعراف، آیه ۹؛ سوره مؤمنون، آیه ۱۰۳؛ سوره قارعه، آیه ۸.

می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ»^۱ بعید است برای اینها ترازو نصب بکنند، چون خود اینها ترازو هستند، چون

اعمال مردم را به اعمال اینها می‌سنجند. اگر اعمال مردم را به اعمال اینها می‌سنجند، اینها خودشان می‌شوند وزن:

«السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ» این است.

پرسش: ...

پاسخ: بله، این در حقیقت «إِيَّاكَ أَغْنَىٰ وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ»^۲ است، فرمود: ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ

الْمُرْسَلِينَ﴾^۳ فرمود ما هم از امت و هم از انبیا سؤال می‌کنیم؛ منتها از انبیا سؤال می‌کنیم در حقیقت توبیخ امت است؛

یعنی از انبیا سؤال می‌کنیم شما که گفتید آنها چرا عمل نکردند؟ نه اینکه شما آیا گفتید یا نگفتید؟! ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ

أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾ از مرسلین سؤال می‌کنیم که ابلاغ کردید یا نکردید؟ چون با اینکه همه کارهای اینها

را ذات اقدس الهی فرمود در مشهد و در محضر ماست؛ در حقیقت نسبت به امت توبیخی است که به امت می‌گویند

اینها که کارهایشان را انجام دادند و اینها که ابلاغ کردند، این ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾^۴ همین است.

پرسش: ...

پاسخ: چرا، سؤال مطرح است؛ اما در حضور یک استاد از یک شاگرد تنبل در کنکور سؤال می‌کنند، از خود آقا! مگر

شما تدریس نکردید؟ یعنی شما با اینکه تدریس کردید چرا او گوش نداد؟ این یک سؤال توبیخی است نسبت به آن

دانشجو، نه سؤال توبیخی است نسبت به استاد زحمتکش. در آن محضر به استاد می‌گویند مگر جناب عالی درس

نگفتید؟ یعنی شما با اینکه درس گفتید او چرا گوش نداد؟

پرسش: ...

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۷، ص ۲۸۷.

۲. عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۱۱۵.

۳. سوره اعراف، آیه ۶.

۴. سوره ملک، آیه ۸.

پاسخ: آن مسئله میزان اعمال چیزی دیگر است، مسئله سؤال چیزی دیگر است؛ در سوره «اعراف» فرمود:

﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾؛ همه مورد سؤال هستند؛ اما آنها که ﴿وَقَفُّهُمْ إِلَيْهِمْ مَسْئُولُونَ﴾؛^۱ دو

گونه است، ما دو نوع سؤال در تعبیرات فارسی و در محاورات فرهنگی مان داریم؛ سؤالی است که سؤال استفهامی

است که می‌گوییم: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛^۲ یک سؤال توییحی است؛ می‌گویند فلان وزیر زیر سؤال

رفته است، فلان وکیل زیر سؤال رفته، فلان شخص زیر سؤال رفته، این سؤال توییحی است. این آیه که دارد: ﴿وَقَفُّهُمْ إِلَيْهِمْ مَسْئُولُونَ﴾؛

این سؤال از سنخ ﴿وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۳ که نیست، آن که سؤال محمود و ممدوح است، از

فضل خدا بخواهید؛ اما این سؤال؛ یعنی زیر سؤال ببرید و بازخواست کنید، اینها را اینجا بازداشت کنید و از آنها

پرسید؛ این سؤال، سؤال توییحی است. چنین سؤالی برای مرسلین نیست؛ اما آن سؤال در حضور مردم از انبیا؛ مثل

اینکه در حضور آن دانشجویان درس نخوان، از معلمین و اساتید سؤال می‌کنند، می‌گویند مگر جناب عالی درس

نگفتید؟ یعنی شما با اینکه درس گفتید او چرا گوش نداد؟ و گرنه انبیا از آن جهت که انبیا هستند، زیر پوشش ﴿وَقَفُّهُمْ إِلَيْهِمْ مَسْئُولُونَ﴾

نیستند، چون معصوم هستند و تمام کارهای اینها به اذن ذات اقدس الهی بود.

اقسام سه‌گانه انسان‌ها در پذیرش معاد

بنابراین در اینجا فرمود: قَسَمَ به آسمانی که زیبا منظر است: ﴿زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾^۴ و هم راه‌های فراوان

نجومی دارد! فرمود: ﴿إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ﴾؛ شما درباره معاد اختلاف نظر دارید، بعضی می‌گویند هست، بعضی

می‌گویند نیست. بدانید معاد حق است، هم روحانی آن حق است، هم جسمانی آن حق است و زیبایی دارد. همین

اعتقاد به معاد است که شما را فرشته‌خوی می‌کند؛ حالا بعضی «خوفا من النار» است، بعضی «شوقا الی الجنة» است،

۱. سوره صافات، آیه ۲۴.

۲. سوره نحل، آیه ۴۳؛ سوره انبیاء، آیه ۷.

۳. سوره نساء، آیه ۳۲.

۴. سوره صافات، آیه ۶.

بعضی «حبا لله» است. الآن اگر کسی وارد صحنه قیامت بشود، در و دیوار جهنم را می‌بوسد و می‌گوید تو باعث شدی که من دستم بیراهه نرفت و در بیت‌المال خیانت نکردم، تو باعث شدی. اگر تو نبودی من رها می‌شدم. در سوره مبارکه «الرحمن» که عروس قرآن است، بعد از شمارش هر نعمتی می‌فرماید: ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾؛^۱ وقتی به جهنم رسید: ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ * يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آناً﴾؛^۲ عجب جایی است جهنم! وقتی انسان از دید الهی بنگرد، در و دیوار جهنم را می‌بوسد و می‌گوید تو باعث شدی که من بیراهه نرفتم و به اینجا نیایم، اگر تو نبودی من هم بیراهه می‌رفتم. اکثری مردم «خوفا من النار» در مسیر حق هستند؛ لذا کلمه «انذار» در قرآن منحصرأ ذکر شده؛ ولی تبشیر منحصر ذکر نشده. تبشیر اگر جایی ذکر شده با انذار ذکر شده است؛ تو بشیر و نذیر هستی، تو مبشّر و منذر هستی، ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ﴾؛^۳ اما «ان انت الا بشیر» «ان انت الا مبشّر»، چنین چیزی ما نداریم؛ اما درباره انذار است: ﴿إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾،^۴ ﴿وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ﴾،^۵ ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾،^۶ اینها در قرآن کم نیست؛ برای اینکه اکثری مردم برای خوف از نار وارسته هستند؛ این نعمتی است و کم‌کم فضیلت اعمال خیر را می‌چشند، «شوقا الی الجنة» می‌شود. از آنجا مرحله بالاتر را احساس می‌کنند و «حبا لله» می‌شود که ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ﴾؛ یعنی «حب الله» ﴿مُسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾.^۷ غرض این است که در همین سوره مبارکه «الرحمن» وقتی به‌به‌های قرآن را آدم می‌شنود، وقتی از جهنم یاد می‌کند، می‌گوید به‌به! چه جای خوبی است! این برای آن است که اکثری به وسیله ترس از جهنم بهشتی می‌شوند.

۱. سوره الرحمن، آیات ۱۳ و ۱۶ و ۱۸ و ...

۲. سوره الرحمن، آیات ۴۳ و ۴۴.

۳. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

۴. سوره فاطر، آیه ۲۳.

۵. سوره عنکبوت، آیه ۵۰؛ سوره ملک، آیه ۲۶.

۶. سوره رعد، آیه ۷؛ سوره نازعات، آیه ۴۵.

۷. سوره انسان، آیه ۸.

